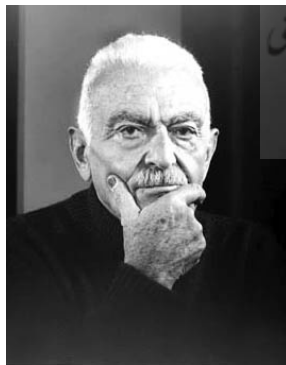


استوار چون البرزکوه (گفتگو با دکتر منوچهر ستوده)^۱

به کوشش: مصطفی نوری

دکتر منوچهر ستوده نامی آشنا برای کسانی است که به تحولات محلی علاقه دارند. ایشان سال‌های زیادی از عمر خود را صرف پژوهش درباره آثار تاریخی، اقوام و تاریخ ایران زمین به طور عام و صفحات شمالی آن به طور خاص کرد. دکتر ستوده که علاقه به سرزمین پدری عامل مهمی برای گرایش او به پژوهش در تاریخ مازندران بود، بیش از دو دهه صرف تحقیق برای کتاب ده جلدی "از آستارا تا استراباد" نمود. تلاش و پشتکار مستمر او از آغاز دوره جوانی همزمان با تدریس در مدارس گیلان و نیز در دانشگاه تهران باعث شد که برای پژوهشگران تاریخی محلی و به خصوص پژوهشگران کرانه کاسپین استادی کم‌نظیر باشد.



دکتر ستوده آثار باارزش بسیاری از خود به جای گذاشت؛ علاوه بر کتاب یاد شده بیش از پانزده کتاب راجع به صفحات شمالی ایران تألیف و تصحیح کرد و نیز ده‌ها مقاله در زمینه‌های گوناگون تحولات محلی آن سامان. ویژگی عمده کارهای استاد آن است که قلم را با قدم هم‌عنان کرد و سفرهای زیادی برای انجام پژوهش‌های خود انجام داد.

۱. مصاحبه در تهران به تاریخ ۲۲/آبان/۱۳۸۸ و در کوشکک به تاریخ ۱۸ / تیر / ۱۳۸۹ انجام شد.

– لطفاً مختصری از زندگی نامه خودتان بفرمائید.

من منوچهر ستوده اصلاً اهل مازندران هستم. پدر بزرگم آقا شیخ موسی از یاسل نور که منطقه بیلاقی و کوهستانی آنجا محسوب می‌شود با پسر عموهایش به تهران آمد. آقای دکتر غلامحسین خان صدیقی که وزیر جناب آقای دکتر مصدق بودند، نوه عمومی من هستند. پس از آنکه در دوره رضاشاه ثبت احوال تأسیس شد، مردم صاحب نام خانوادگی شدند. پدر من در هنگام گرفتن شناسنامه اسم خانوادگی صدیقی را عوض کردند و ستوده گذاشتند و خلیل ستوده شدند. پدر من در تهران به دنیا آمدند و خودم هم در محله سرچشمه تهران در سال ۱۲۹۲ شمسی متولد شدم. پدرم بیست و پنج ساله بود که پدر بزرگم فوت کرد و مسئولیت بازماندگان خانواده به گردن ایشان افتد. برای گذران زندگی مدتی در یک دکان قنادی شاگرد بود و پس از مدتی در زمانی که آمریکائی‌ها پایشان به ایران باز شده بود و مدرسه ابتدایی آمریکائی در تهران تأسیس شد پدرم ریاست این مدرسه را به عهده گرفت. پس از به دنیا آمدن من از سرچشمه کوچ کرده و به چهار راه حسن آباد رفتم. چون پدرم مدیر مدرسه آمریکائی بود بالطبع من در همین مدرسه مشغول به تحصیل شدم. پس از پایان کلاس شش ابتدایی ساختمان دبیرستان البرز فعلی که آن وقت کالج آمریکائی بود تمام شده بود در نتیجه آدیم به این کالج و شش سال متوسطه را در آنجا به اتمام رساندم. در کلاس دوازدهم رفتم تصدیق ششم ابتدایی و متوسطه دولتی را گرفتم و همچنین دولت آمریکا به ما یک تصدیق بابت تمام کردن دوازده سال تحصیلی خودشان داد.



پس از گرفتن دیپلم که در آن زمان بسیار با ارزش بود پدرم به من گفتند: حالا که دیپلم گرفتی برو دنبال کاری! گفتم من می‌خواهم درس بخوانم، گفت: بسیار خوب تا وقتی که درس می‌خوانی من پشتیبان تو هستم و از تو نگهداری می‌کنم. در آن زمان دانشسرای عالی تازه باز شده بود و من در آنجا ثبت نام کردم. آقای فروزان فر که حالا مشهور آفاق هستند در کلاس اولی عالی معلم ادبیات ما بودند. ما دوره سه ساله زبان و ادبیات فارسی را زیر دست ایشان به پایان رساندیم و لیسانس گرفتیم. در خدمت نظام چون لیسانس داشتیم افسر هنگ سوار حمله شدیم. در ماههای پایانی دوره سربازی و اول بازار کار و سر و سامان دادن به زندگی، ماجرای شهریور ۱۳۲۰ آغاز شد در نتیجه شش ماه ما را اضافه نگه داشتند.

پس از پایان این ماجراها در شرکت پرژام مشغول کار شدم. شرکت پرژام شرکتی بود که می‌خواست از سیاه‌کوه قم یک جاده تا بندرعباسی احداث کند. در این شرکت پنج شش ماهی کار کردم دیدم با اینها نمی‌شود کار کرد. به پدرم نامه نوشتم که جریان از این قرار است. ایشان در جواب نامه من نوشت:

به هر دیار که در چشم خلق خوار شدی سبک سفر کن از آنجا برو به جای دگر

من فهمیدم که می‌گوید بلند شو بیا. برگشتیم به تهران. پدرم توی خیابان قوام‌السلطنه یک دکانی لوازم‌التحریر فروشی به نام "بیستون" باز کرده بود. تا زمانی که جنگ نبود اوضاع خوب بود جنگ که شروع شد لوازم‌التحریر از خارج نمی‌آمد و اوضاع بد شد. در نتیجه برگشتیم به وزارت فرهنگ و دبیر شدم. چون پدرم معلم بود، پدر پدرم هم معلم بود، تصمیم گرفتم خودم هم معلم شوم. بالاخره لاهیجان را برای ما تعیین کردند و رفتیم به لاهیجان و یک سال و نیم، دو سال درس دادم. بعد رفتم بندرانزلی یک سال درس دادم تا اینکه در روزنامه ایران خواندم که دانشگاه تهران دوره دکترای ادبیات گذاشتند. آمدم به تهران و بدون هیچ کنکوری دانشجوی دوره دکترا شدم. دو سال دوره دکترا را در سال‌های ۲۴ - ۱۳۲۳ گذراندم اما رساله خود را در سال ۱۳۲۹ دفاع کردم و شدم دکتر در زبان ادبیات فارسی.

– موضوع رساله دکترا شما چه بود؟

"قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز" که بعداً خود دانشگاه آن را چاپ کرد. آقای فروزان‌فر استاد راهنمای من بودند. ایشان درباره اسماعیلیه کار می‌کرد و از آنجا که اطلاع داشت من قلاع اسماعیلیه را دیده بودم و از قلعه الموت، لمبَسَر و غیره عکس برداری کرده بودم پیشنهاد داد که همین موضوع را رساله کنم و این موضوع رساله دکترا من شد.

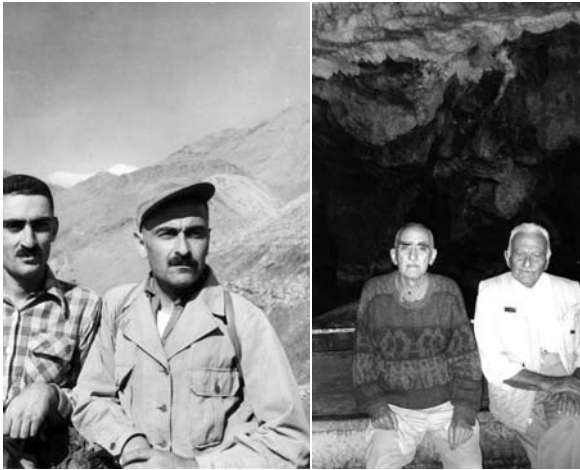
پس از پایان تحصیل آقای سید مشکوة تلاش فراوانی کرد تا مرا از وزارت فرهنگ وارد وزارت علوم کند و در اوایل دهه ۳۰ وارد دانشگاه شدم. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران را من با آوردن کتاب‌های آقای سید مشکوة پایه‌گذاری کردم. کتابخانه معظم و خوبی شد. مثل اینکه دوره انقلاب اوضاع کمی خراب شد. پس از آن تدریس در دانشکده الهیات و معارف اسلامی را آغاز کردم و جغرافیای تاریخی تدریس می‌کردم.

– چه شد در دانشگاه جغرافیای تاریخی تدریس کردید؟

وقتی کتاب بارتولد روسی را که به انگلیسی ترجمه کرده بودند مطالعه کردم از موضوع جغرافیای تاریخی خوشم آمد و به مطالعه در این زمینه پرداختم. کم‌کم شهرت پیدا کردم که در این زمین اطلاعاتی دارم. آقای فروزان‌فر که رئیس دانشکده الهیات بودند به من گفت فردا صبح باید بروی سرکلاس جغرافیای تاریخی اسلامی. گفتم: من حاضرالذهن نیستم، گفت باید بروی، بالاخره یادداشت‌های خود را جمع و جور کردم و شروع به درس دادن کردم. پس از مدتی کتاب حدودالعالم من المشرق الی المغرب را چاپ کردیم و بعنوان کتاب درسی قرار دادیم. به این ترتیب پانزده سال جغرافیای تاریخی درس دادم. بعداً دکتر سید حسین نصر به دانشکده ادبیات آمدند و من را به آن دانشکده بردند و در گروه تاریخ تدریس کردم تا چهار یا پنج ماه مانده به انقلاب بازنشست شدم. پس از آن در این سی سال به تحقیق و پژوهش مشغولم.

– نحوه آشنایی شما با استاد ایرج افشار چگونه بود؟

تفریح روزهای جمعه من این بود که می‌رفتم پس قلعه، فردا صبح از اونجا می‌رفتم قله توچال، از قله توچال یک‌سره پیاده می‌آمدم به تهران. در یکی از اون روزهای جمعه من از آن طرف توچال سرازیر شدم که به طرف صاحبقرانیه بروم، دیدم دم‌چشمه کلک‌چال یک جوانی نشسته تک و تنها با یک کوله‌پشتی



دارد چای درست می کند. پس از احوال پرسی گفتم من دارم از توچال می آیم و خسته هستم، لطفاً یک استکان چای به من می دهی؟ گفت: بله حتماً، و نشستیم با هم چای خوردیم، دیگه نشستیم تا حالا؛ یعنی از سال ۱۳۲۷ تا به امروز...!

– دلیل علاقه شما به حوزه پژوهشی کناره جنوبی دریای مازندران چه بود؟

اگر دقت کنید هیچ جای ایران به اندازه شمال کتب تاریخی ندارد. حضور روس ها در سواحل جنوبی دریای مازندران و وقوع سوانح و رویدادهای قابل ثبت و ضبط از یک سو و اینکه من خودم محلی آنجا بودم از سوی دیگر، باعث علاقه من به این مناطق شد.

– آیا کسی شما را به انجام پژوهش درباره شمال ترغیب می کرد یا نه؟

روزی من در کتابخانه دانشکده حقوق نشسته بودم و راجع به لهجه کرمانی کار می کردم. کتاب پیغمبر دزدان به دستم رسیده بود و خوانده بودم چیزی در مغزم بود داشتم راجع به آن لغت جمع می کردم و می نوشتم. دیدم آقای دانش پژوه پشت سر من ایستاده و دست به شانه من می زند؛ گفت: چه کار می کنی؟ گفتم راجع به کرمان می نویسم. گفت مگر خودت وطن نداری! خودت مازندرانی هستی و آنجا را می شناسی چرا نمی آیی روی مملکت خودت کار کنی؟ تذکری که آقای دانش پژوه دادند مرا بیدار کرد که می توانم راجع به مازندران کار کنم. بعدها در ضمن کار راجع به کتاب از آستارا تا استارباد هم آقای دانش پژوه خیلی به من کمک کردند و وجودشان مؤثر بود.

– کتاب واژه نامه گیلکی چگونه نوشته شد؟

پایه این کتاب در خود لاهیجان گذاشته شد. زمانی که وارد لاهیجان شدم دیدم وقتی دو نفر با هم حرف می زنند من هیچ نمی فهمم. این برای من مسئله شده بود. آرام آرام شروع کردم به جمع آوری واژه ها تا اینکه دیدم یک فرهنگی با هفت هشت هزار لغت جمع آوری



شد. سالی هم که رفته بودم بندرانزلی آنچه راجع به انواع ماهی، بادهای محلی، دام‌های ماهی‌گیری و امثال اینها بود جمع‌آوری کردم. اما این فرهنگ رو دستم ماند تا سال ۱۳۳۰ که مرحوم پورداوود این کتاب را چاپ کرد.

– با توجه به اینکه کتاب "از آستارا تا استارباد" مهمترین اثر شما به شمار می‌رود راجع به چگونگی انجام این پژوهش توضیح بفرمایید.

انجمن آثار ملی در زمان رضاشاه درست شده بود و چون بودجه دولتی نداشت از هر کیسه سیمان یک قران به انجمن می‌دادند. پول خوبی هم جمع می‌شد و این انجمن رونق پیدا کرد و شروع به چاپ کتاب کرد. یکی از کسانی که در انجمن آثار ملی مسئولیت داشت غلامحسین خان صدیقی بود ایشان متوجه شدند که آثار تاریخی ایران باید ضبط و ثبت شود به همین خاطر پیشنهادی به شورای انجمن آثار ملی داد و شورای آنجا هم به گردن گرفت که آثار تاریخی مملکت را جمع‌آوری کند. پس از آن به دنبال کسانی می‌گشتند که در حوزه محلی فعالیت می‌کردند و من نیز به وسیله آقای غلامحسین خان صدیقی معرفی شدم که می‌توانم که مازندران را انجام بدهم. در نتیجه کار را شروع کردیم. از آستارا تا خلیج حسینقلی در استرآباد بیست و یک سال طول کشید و تمام کوه و دشت این منطقه را بررسی کردم و شد پنج جلد کتاب از آستارا تا استارباد. از آستارا رفته تا خلیج حسینقلی و دره و ماهور و همه جاها را دیدم. البته آن وقت‌ها ماشین نبود، پیاده و یا با قاطر از محلی به محل دیگر می‌رفتم با دو دوربین عکاسی و سایر وسایل به کول.

در ضمن این کار برخورداریم به اسناد و مدارک تاریخی که در خانواده‌ها نگهداری می‌شد. مثلاً خانواده سادات درازگیسو در گرگان، خانواده سادات مفیدی در گرگان. در آن وقت آقای ایرج افشار رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بود. ایشان کمک کردند و آدم و دوربین دادند و رفتیم همه آن اسناد را عکس‌برداری کردیم و پنج جلد کتاب اسناد چاپ کردیم و شد ده جلد کتاب از "آستارا تا استارباد". خاطراتی که از این سفرهای چند ساله برایم باقی ماند در کتاب "البرز کوه" که بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار در دست چاپ دارد ثبت کردم. چه بلاهایی به سرم آمد، چه غریب‌گذاها ما را زد، چه کک‌ها ما را خورد، چه شوگذاها ما را زد، همه اینها را آنجا آوردم.

– یکی از حوزه‌های مورد علاقه شما اعلام جغرافیایی است و در مورد اعلام جغرافیای هزارجریب مازندران هم کار کردید. در این باره توضیح بفرمائید.

من خیلی راجع به اعلام جغرافیایی شمال ایران کار کردم. درباره هزار جریب هم همه اعلام را جمع‌آوری کردم. به این دلیل در آن حوزه کار می‌کردم که شاید بتوان از زبان دیوها اطلاعاتی بدست بیاورم. در حدود سیصد اسم جمع کردم که از بین آنها صد اسم جغرافیایی برایم مفهوم دارد و دویست اسم دیگر اصلاً معلوم نیست چه مفهومی دارد. در ادامه کار قصد انجام کار اعلام جغرافیایی ایران به ذهنم خطور کرد که بودجه سنگینی لازم داشت در نتیجه به صورت کتاب چاپ نشد ولی روزی نیست که ذهنم درگیر اعلام جغرافیایی نباشد.



دکتر پرویز ناطل خانلری

– راجع به مجموعه نسخ خطی مربوط به صفحات شمالی ایران که به کوشش شما در "بنیاد فرهنگ ایران" به چاپ رسید، توضیح بفرمایید.

خدا رحمت کند دکتر پرویز ناطل خانلری را، ایشان اهل مازندران بود و ریاست بنیاد فرهنگ ایران را به عهده داشت. در زمانی که من در دانشکده ادبیات تدریس می‌کردم، ایشان هم از اساتید قدیمی آنجا بود. یک روز دست من را گرفت و از اتاق اساتید به راهرو برد و به من گفت: قصد دارم هر نسخه خطی که راجع به تاریخ مازندران است را به چاپ برسانم، شما به من کمک می‌کنید؟ گفتم: بله و تا آخر در این راه با شما هستم. به این ترتیب شروع کردیم به پیدا کردن نسخه های خطی و چاپ کردن آنها که کتاب های تاریخ گیلان و دیلمستان، تاریخ رویان، تاریخ گیلان، تاریخ خانی و تاریخ خاندان مرعشی مازندران به این ترتیب در تشکیلات آقای خانلری به چاپ رسید.

– با سپاس فراوان از شما.

کتابهای دکتر منوچهر ستوده مربوط به شمال ایران:

- ۱) فرهنگ گیلکی. با مقدمه پورداود، تهران: نشریه انجمن ایرانشناسی، ۱۳۳۲.
- ۲) فرهنگ سمنانی – سرخه‌ای – لاسگردی – سنگسری – شه‌میرزادی. ج اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- ۳) قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
- ۴) تاریخ گیلان و دیلمستان. تألیف ظهیرالدین بن نصیرالدین مرعشی، با تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- ۵) تاریخ رویان، تألیف مولانا اولیاء الله آملی، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- ۶) تاریخ گیلان، وقایع سال‌های ۹۲۳ – ۱۰۳۸ هجری قمری. تألیف ملاعبدالفتاح فومنی گیلانی، به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ۷) از آستارا تا استارباد. آثار و بناهای تاریخی گیلان بیه پس، جلد اول، بخش ۱، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹.
- ۸) از آستارا تا استارباد. آثار و بناهای تاریخی گیلان بیه پیش، جلد دوم، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱.
- ۹) تاریخ مازندران. تألیف ملاشیخعلی گیلانی، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

- ۱۰) تاریخ خانی. تألیف علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین لاهیجی، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- ۱۱) از آستارا تا استارباد شامل اسناد تاریخی گرگان، جلد ۶، گردآوری منوچهر ستوده و مسیح ذبیحی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴.
- ۱۲) از آستارا تا استارباد شامل اسناد تاریخی گرگان، جلد ۷، گردآوری منوچهر ستوده و مسیح ذبیحی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴.
- ۱۳) از آستارا تا استارباد آثار و بناهای تاریخی مازندران غربی، جلد ۳، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.
- ۱۴) فرهنگ سمنانی، امثال و اصطلاحات و اشعار. (مجلد دوم)، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، مرکز مردم‌شناسی ایران، ۱۳۵۶.
- ۱۵) تاریخ خاندان مرعشی مازندران. تألیف میرتیمور مرعشی، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.
- ۱۶) از آستارا تا استارباد. آثار و بناهای تاریخی مازندران شرقی. جلد ۴، بخش ۱ و ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اداره کل تبیلغات و انتشارات، ۱۳۶۶.
- ۱۷) استوناوند. دژی که سه هزار و هشتصد سال از عمر آن می‌گذرد، گردآوری منوچهر ستوده، محمد مهریار، احمد کبیری، تهران: مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.
- ۱۸) روزنامه سفر گیلان. دستخط ناصرالدین شاه قاجار، با تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.
- ۱۹) از آستارا تا استارباد. آثار و بناهای تاریخی گرگان. جلد ۵، بخش ۲، تهران: آگاه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.
- ۲۰) مجمل رشوند. (شرح وقایع و گزارش‌های تاریخی منطقه رودبار الموت و نواحی اطراف آن و قزوین در سال‌های ۱۲۷۱ - ۱۲۷۶ هـ. ق) تألیف محمدعلی خان رشوند، با مقدمه، تصحیح و تحقیق منوچهر ستوده - عنایت‌اله مجیدی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب آینه میراث، ۱۳۷۶.
- ۲۱) از آستارا تا استارباد. جلد ۸، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
- ۲۲) از آستارا تا استارباد. جلد ۹، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰.
- ۲۳) از آستارا تا استارباد. جلد ۱۰، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰.
- ۲۴) دیوان امیر پازواری. به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: رسانش، ۱۳۸۴.
- ۲۵) اسناد خاندان خلعتبری (شهبسوار، تنکابن، ایران) به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۸.
- ۲۶) البرزکوه، دکتر منوچهر ستوده، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، (در دست انتشار)